12/2/1391[[1]](#footnote-2)

موضوع کلی بحث:تخصیص آیا در ظهور کلام مؤثر است یا نیست؟

بحث را در دو مقام دنبال می کنیم: 1.مخصص متصل؛ 2. مخصص منفصل؛

مخصص متصل به سه شکل است:

1. به تحو تقیید؛ مثل اکرم کل عالم عادل
2. به نحو استثناء مثل اکرم کل عالم الا الفساق منهم
3. به نحو جملۀ مستقل متصله به کلام؛ اکرم کل عالمٍ و لا تکرم الفساق منهم

به نظر می رسد تخصیصی اگر به نحو تقیید باشد ظهور استعمالی را از بین می برد و اگر به نحو جملۀ مستقل باشد ظهور استعمالی را از بین نمی برد واگر به نحو استثناء باشد محل تامل است که آیا ظهور استعمالی را از بین می برد یا نمی برد؟ که بحثش را قبلاً مفصل بیان کردیم. ولی آنچیزی که مهم است ظهور کلام در مراد تفهیمی است که در هر سه از بین می رود،یعنی متکلم هم مادامی که مشغول بکلامش است می تواند قرینه ای ذکر کند و آن تصدیق ابتدایی که در ذهن مخاطبش شکل گرفته است به گونه ی دیگری تغییر بدهد، بنابراین در مخصص متصل هیچ گونه (ظهور تفهیمی)اساساً وجود ندارد لذا اجمال مخصص متصل در جمیع مواردش سرایت می کند زیرا ظهور تفهیمی کلام، با آمدن مخصص منعقد می شود.

اما در مورد مخصص منفصل:

یک نکته ای را ابتداءً عرض بکنیم: معمولا آقایان بین مطلق و عام فرق می گذارند، می گویند در مطلق برای انعقاد ظهور، در مقام بیان بودن متکلم شرط است. و در عمومات لازم نیست متکلم در مقام بیان باشد یعنی لازم نیست در مقام بیان بودن متکلم احراز بشود تا ظهور کلام منعقد بشود. به نظر می رسد که این جا خلطی صورت گرفته است بین ارادۀ استعمالی و ارادۀ تفهیمی، عام ولو متکلم در مقام بیان تبصره ها و استثناء ها با خود کلام نباشد در عموم استعمال می شود؛ این درست است ولی در جایی که متکلم در مقام بیان تبصره ها نیست و روشن است که در مقام اصل تشریع است؛ می گوید همۀ ایرانی ها باید عوارض پرادخت کنند، خب یک سری تبصره هایی دارد که نسبت به بعضی جعل نشده است. آیا در این جا ارادۀ تفهیمیه کلام به چه شکل است؟ به نظر ارادۀ تفهیمیه کلام بر طبق عموم نیست؟ فرض این است که از اول معلوم است، حالا یک بحثی است که جایی که شک کردیم که متکلم در مقام بیان است یا نیست؟ آنها را کار نداریم. بحث در جایی است که می دانیم که متکلم نمی خواهد همراه این کلام و با این کلام تبصره بیاورد ، و اگر تبصره هایی داشته باشد بعدا ًمی خواهد ذکر کند. این جا به نظر می رسد که ظهور تفهیمیه کلام شکل نمی گیرد و اینجا بین ظهور استعمالی و ظهور تفهیمیه خلط شده است.

شرط انعقاد ظهور تفهیمیه کلام هم در مطلقات و هم در عام ها بحث در مقام بیان بودن وجود دارد اما فرقش این است که در مقام بیان بودنی که در مطلق است در اصل اراده استعمالی بر عمومش در آن جا تاثیر گذار است.؛ نکته ای که می خواهم عرض کنم این است که در مطلق، مطلق در معنای عام استعمال نمی شود. ولی در عام، عام در معنای شمول استعمال شده است. مستعمل فیه در مطلق عموم و شمول نیست. به عبارت دیگر؛ اگر عام در مقام بیان نباشد مستعمل فیه عموم و شمول نیست حالا در مقام بیان باشد در چه مرحله ای اثر گذار است شاید مطلب درست این باشد که این جا ها ارادۀ استعمالی را تغییر نمی دهد ودر مطلق هم در ارادۀ جدی اثر گذار است. ولی بحث در جایی است که متکلم در مقام بیان نیست؛ اگر در متکلم در مقام بیان نباشد در مطلق ارادۀاستعمالی بر طبق عموم نیست ولی در عام هست. این یک نکته.

نکتۀ دیگر در تفاوت عام و مطلق این است که اگر عام فقط در مورد افراد اندکی از مواردش صادق باشد. این جا ارادۀ استعمالی عام هم و لو در مقام بیان هم نباشد غلط است یعنی اگر فرض کنید که تعداد کمی از ایرانی ها فقط باید مالیات بپردازند ما نمی توانیم بگوئیم که تمام ایرانی ها باید مالیات بپردازند چون همان مصحح استعمال لفظ در معنای شمول، خود همان به این است که اکثریت موارد این حکم را داشته باشد؛ ارادۀ استعمالی و استعمال لفظ در معنا هم مصحح می خواهد، ولی در مطلق چون در عام و شمول استفاده نشده است به نحو اهمال گفته است: ایرانی باید مالیات بدهد،مسلمان باید حجّ برود، باید زکات بدهد، در مقام بیان شرائطش نیست.

حالا ما فرض می کنیم: ما اصلی داریم مبنی بر اینکه در جایی که شک داریم که آیا متکلم در مقام بیان مستثنیات است یا نیست؟ اصل این است که در مقام بیان باشد. یک سری بحث ها را ما باید این جا به صورت مفروض و علی المبنی بحث کنیم، تا دچار یک سری معضلات نشویم.

فرض می کنیم اصل این است که در جایی که شک می کنیم که متکلم در مقام بیان تبصره ها هست یا نیست؟ اصل این است که هست. و تبصره هایی طبیعتاً به نحو متصل ذکر نکرده است. خب بعد از این که تبصره ای به نحو منفصل ذکر کرد، این چه می شود آیا این باعث می شود که آن ارادۀ تفهیمیه ما به گونۀ دیگری شکل بگیرد به نظر می رسد مقامات مختلف هستند گاهی اوقات این مخصص منفصل قرینۀ تصرف در ارادۀ جدی است. فرض کنید که ما از این مخصص منفصل کشف نمی کنیم که متکلم در مقام تفهیم است، یک وقت است که ما می گوئیم که اصل در مقام بیان متکلم به وسیلۀ قرینۀ منفصل از بین می رود: ما خیال می کردیم چون شک داشتیم که در مقام بیان بوده است یا نه؟ یک اصل عقلائی داریم که در جایی که شک دارید، حمل کنیددر مقام بیان بوده است. با قرینۀ منفصل آن اصل زیر سؤال می رود کما این که در بحث مطلق و مقید هم گاهی اوقات همین است . گاهی اوقات مقید قرینه است که متکلم در مقام بیان نبوده است و ما با اصل، در مقام بیان بودن متکلم را هنگام تکلم به مطلق احراز کردیم؛ یعنی آن اصل را ضمیمه می کنیم. گاهی اوقات این گونه است.

گاهی اوقات نه، آن اصل زمین نمی خورد که فرض کنیددر جایی که یقین داشتیم که درمقام بیان تبصره بوده است، ولی چرا ذکر نکرده است؟ می ترسیده است \_تقیه بوده است\_ یا خلاف مصلحت آموزش بوده است، خلاف مصلحت استحکام حکم بوده است. اگر از اول این تبصره را ذکر می کرد آنها ئی هم که از اول مشمول این تبصره نبودند از این تبصره سوء استفاده می کردند از اول قانون متزلزل می شد. قوانینی که از اول در مجلس ذکر می شود دیدید معمولاً استثناءات را ذکر نمی کنند علتش این است که اگر استثناء از اول ذکر شود باعث سست شدن قانون می شود حتی آنهائی که یقین دارند قانون نسبت به آنها است (جدی نمی گیرند). این است که این مصلحت اقتضاء می کند که مخصص منفصل ذکر شود. این جا ارادۀ تفهیمه به عام تعلق گرفته است و با آمدن قرینۀ منفصله هم اراده تغییر نمی کند؛ می فهمیم ارادۀ تفهیمیه سر جای خودش است، این جا ارادۀ جدی تغییر می کند عرض ما این است که مخصص منفصل دو گونه است، مخصص منفصل می تواند در مرحلۀ ارادۀ جدی تصرف کند و می تواند در مرحلۀ ارادۀ تفهیمیه تصرف کند؛ هر دو جورش است حتماً در جایی که دلالت مطلق یا دلالت عام به برکت یقین در مقام بیان بودن شکل گرفته باشد معمولاً با آمدن مخصص منفصل آن یقین متزلزل نمی شود . نه این که «ما یقین پیدا کرده بودیم و حالا فهمیدیم که بی خودی یقین پیدا کرده بودیم» نه، ما معمولاً با آمدن مخصص منفصل می فهمیم که و لو متکلم در مقام بیان تفهیم عام بوده است ولی مراد جدیش بر طبق مراد عام نبوده است. ولی گاهی اوقات هم چنین نیست. گاهی اوقات به نحو عام است و امثال این ها.

بنابراین نتیجه بحث این است که تاثیر مخصص منفصل گاهی اوقات در ظهور تفهیمیه و گاهی اوقات در ظهور جدی است، به هر حال، در ظهور کلام در مراد جدی اثر گذار است یا مستقیماً یا به تبع تاثیری که در ظهور تفهیمی پیدا می کند.

به همین جهت در بحث سرایت اجمال مخصص منفصل به عام آنجا ما ذکر کردیم که آن چیزی که مهم است ظهور کلام در ارادۀ جدی است و چون ظهور کلام در ارادۀ جدی با آمدن مخصص منفصل سرایت می کند، ظهور مراد جدی از بین می رود. ما آنجا این بحث را انجام دادیم. ولی به نظر می رسد که در ما نحن فیه به طور کلی حکم کنیم که عنوان مختلفان در همۀ موارد صدق نمی کند. یک توضیحی می خواهم بدهم: ببینید ما آن وقتی که می گفتیم تنافی مراد متکلم منافی صدق اختلاف حدیث است. تنافی در مراد تفهیمی یا تنافی در مراد جدی؟ پاسخ این است که تنافی در مراد تفهیمی، اگر دو کلام از متکلم صادر بشود که مراد تفهیمی شان مختلف باشد ، می گویند دو کلام مختلف گفته است ولی یکی از انها لمصلحهٍ از او صادر شده است یا لتقیهٍ لصادر شده است. پس بنابراین جایی که ما بدانیم که ظاهر دو تا کلام مطابق آن ظاهر ابتداییشان است و لو مراد جدی تغییر کند صدق مختلفان می کند.

اما آقایانی که ملاک از مختلفین را به لحاظ ظهور کلام می دانند. معلوم نیست که ظهوری را که ملاک صدق مختلفان می دانند، ظهور در مراد جدی باشد، بعید نیست ظهور کلام در مراد تفهیمی یا ما یستفید العرف من الکلام بدانند، یعنی عرف می گوید متکلم آن چیز را داشته به من تفهیم می کرده است، ما که حالا خود ظهورات و یا ما یستفید العرف را ملاک نمی دانیم، مکشوف اینها را ملاک می دانیم می گوئیم مراد تفهیمی است. آنهایی هم که ظاهر را مقوم صدق اختلاف می دانند، معلوم نیست که مرادشان ظهور تفهیمی باشد یا ظهور جدی، این که بگویند ظهور تفهیمی ملاک صدق اختلاف باشد هیچ بعید نیست.

بنابراین درمواردی که خاص منفصل وجود دارد گاهی اوقات ممکن است مختلفان صدق کند و گاهی اوقات بر طبق این مبنا ممکن است مختلفان صدق نکند.

دو تا تذکر در این جا مفید فایده است:

1. تمام این بحث ها مبتنی بر مبنای مشهور بود که اعتماد بر قرینۀ منفصل را خلاف دعب عقلائی می دانستند. و می گفتند کلام طریقیت دارد در صدور عام، بر این که مخصص صادر نمی شود؛ اصل این است که متکلم با خود همین کلام تمام خصوصیاتش را بیان کرده باشد. چون غالب موارد متکلم با نفس این کلام مرادهای خودش را بیان می کند بنابر این کلام طریقیت دارد نسبت به این که مخصص منفصلی وجود ندارد.

حاج آقا این را منکر هستند که این چه غلبه ای است؛ در حالی که معروف است می گویند ما من عامٍ الا و قد خص، در کلمات آقایان است و لو در مقام تشریع و نظام قانون گذاری است، عمومات مخصصاتش همراهش نیست.

پس بنابراین اصلاً عام به تنهایی طریقیت ندارد ، بلکه چیزی که طریقیت دارد آن است که مخصصش تا وقت عمل همراهش ذکر نشده باشد. ما قبلاً این را مفصل بحث کردیم. که بنابر مبنای صحیح عام تمام العله برای طریقیت نیست. طریقیت دو جزء دارد: یکی عموم و دیگری عدم وجود مخصص تا وقت عمل؛ بنابراین این دو تا با هم دیگر طریقیت دارد. بحث های ما با توجه به این مبنا تغییر می کند.

1. بحث مخصصات شرعی دو مشکل دارند:
2. خیلی وقت ها مخصصات ما منفصل از عام است.
3. خیلی وقت ها مخصصات بعد از وقت عمل به مخصَص صادرشده اند.

مشکل اول، مشکل خلاف متعارف صحبت کردن است که همان تاخیر بیان از وقت خطاب است.

مشکل دوم تاخیر بیان از وقت حاجت است.

مشکل اولی یک مشکل عرفی و تخطی از نظام عام محاوره است.

مشکل دوم یک مشکل عقلی است که تاخیر از وقت بیان حاجت خود دو مشکل دارد: یکی نقض غرض؛ دوم اغراء به جهل؛ یکی این که مثلاً فرض کنید غرض حاکم از حکمش که گفته «هیچ کس لازم نیست مالیات پرداخت کند»، یک استثنائی دارد و آن کسی است که ثروتش آلاف و الوف است. آن استثناء را ذکر نکرده است، تاخیر از وقت حاجت، باعث می شود آن غرضی که از جعل حکم خاص داشته نقض شود. بحث دوم این که فقط بحث نقض غرض نیست، اغراء به جهل هم هست. نه تنها بیان نکرده است بیان خلاف هم کرده است. ببینید فرض این است که یک وقت ،خاص را بیان نکرده است ؛ ممکن است سکوت کرده باشد که نقض غرض کرده است. اشکال بالاتر اغراء به جهل است: با خطاب عام بیان کرده است که شما لازم نیست مالیات بپردازید. اینها دو تا مشکل است که مشکلات عقلی است که متاسفانه به دلیل عدم تفکیک این دو مشکل، راه حل هایی که ارائه داده می شود راه حل هایی است که بیشتر برای حل مشکل اول مفید است نه مشکل دوم. این بحث هایش را مفصل کردیم.

غرض من این است در این بحث ها باید نحوۀ حلّ مشکل دوم که مشکل اساسی است در نظرگرفته بشود. این نحوۀ حل، اثر گذار است. مثلاً راه حلی که مشهور آقایون می گویند این است که مثلاً عامی از پیامبرص صادر شده که خاصش از امام حسن عسکری ع وارد می شود، عام ظاهرش این است که حکم برای همۀ افراد به نحو حکم واقعی است. ولی بعد از زمان امام عسکری ع خاص صادر می شود ما می فهمیم که برای آن یک عده افراد خاص، حکم ظاهری بوده است. پیامبر،حکمی اعم از حکم ظاهری و حکم واقعی را بیان کرده است و نسبت به موارد تخصیص خورده حکم ظاهری بوده است و نسبت به موارد تخصیص نخورده حکم واقعی بوده است. این یک راه حل.

یک راه حل دیگر این است که نسخ است. ملتزم بشویم به این که نسخ شده است که باز مشکل حل می شود.

این بحثی که ما می کنیم ، یک راه حل سومی است که ارائه می دادیم و می گفتیم که لا اقل در بعضی از موارد این گونه است که از این حکم مخصِص می فهمیم که قبل از وقت عمل ،مخصِصی صادر شده است که به ما نرسیده یا مخصص حالیه بوده است و روات آن را منتقل نکرده اند؛ این هم راه حل سومی است که می گفتیم بعضی موارد این گونه است. می گفتیم نمی شود همیشه یک حکم کلی صادر کرد. این ها فرق دارد که ما در حل مشکل چگونه مشی کنیم.

یک نکتۀ دیگری را هم که باید ضمیمه کنم، این است که همۀ این بحث ها مبتنی بر یک پیش فرضی است که آن پیش فرض ، وحدت مراد تفهیمی در طول زمان است اگر ما گفتیم که ظهور امر واحدی نیست، امر ثابتی نیست، اصلا خود این مراد تفهیمی، ممکن است در یک زمان به گونه ای باشد و در یک زمان به گونۀ دیگری باشد. و امکان دارد حتی مراد جدی تغییر کند. به خصوص در نسخ. و این ها غیر از برداشت ها است؛ چون که برادشت ها به متکلم کاری ندارند.

به نظر می رسد که مانع ثبوتی ندارد. این هم یک راه حلی است . نسخ حقیقتش همین است، که من ارادۀ جدّیم واحد نیست ارادۀ جدیم درعصر اول یگ گونه است و درعصر دوم گونه دیگر است. حقیقت نسخ تعدد ارادۀ جدی است. مثلا یک عبارتی که خیال می کردم اطلاق زمانی دارد ، متکلمین زمان اول از این کلام، اطلاق ازمانی می فهمیدند، متکلمین زمان دوم اطلاق ازمانی نمی فهمند. چون در زمان اول قرینه بر خلاف نبود ولی در زمان دوم بود.خیلی وقت ها اصلاً مصلحت اقتضاء می کند که این گونه باشد که دو گونه اراده داشته باشند. پس چرا اصلاً اراد ۀتفهیمی من عام است؟ چون اگر عام نباشد آن قانون، سست می شود اگر اشخاص بدانند که این قانون یک روز می خواهد لغو شود می گویند مهم نیست. چون ثابت نیست. ولی اگر فکر می کردند یک قانون پا بر جاست چنین نمی شود.

این ها غیر از قرائت ها است، قرائت ها این است که من متکلم همه کاره نیستم شارع ممکن است چیزهایی را به متکلم نسبت دهد که متکلم اراده نکرده است. که بحث پورالسیم و هرمنوتیک یکی از تفسیرهایش این است که برای شارع مهم نیست که متکلم چه چیزی اراده کرده است ،یعنی شارع را در شکل گیری مفاد کلام دخیل می داند. بحث من این نیست. ما تمام نکات را به متکلم نسبت می دهیم هیچ کسی غیر از متکلم حق ندارد ولی خود او حق دارد که گونه های مختلفی از کلام خودش اراده کند.

ممکن است گفته شود که متکلم بگوید که در طول زمان هر کس هر مطلبی از کلام من برداشت کرد من آن معنا را اراده کرده ام. امکان این امر اگر چه درست است ولی دارای مشکلاتی نیز هست از جمله این که به عدد هر فرد باید اراده های نامحدودی باشد ،که این امر اگر چه نا معقول نیست ولی غیر متعارف است و یقین به عدمش است (اشکال عقلی ندارد ولی عرفاً بعید است). همچنین ارادۀ نوعیه هم چون در اعصار مختلف ممکن است تغییر کند اراده اش درست نیست ؛اگر چه این وجه بعید است ولی نکته ای است که قابل توجه هست.

1. .این عنوان به صورت یک بحث ضمنی و استطرادی در اثناء بحث شمول اخبار علاجیه نسبت به جمع عرفی مطرح شده است [↑](#footnote-ref-2)